

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

جمعی از کمونیست های انقلابی - افغانستان
۰۵ جنوری ۲۰۲۱

تحلیلی بر قدرت گیری دوباره طالبان و تحولات بعد از آن

۵ ماه از دور جدید حکومت طالبان می گذرد در حالی که پیچیدگی و نا بسامانی اوضاع افغانستان همچنان ادامه دارد. مردم به مثابه قربانیان اصلی حکومت طالبان و منافع امپریالیستی و زدو بند میان مرتجعان از جنگ، آوارگی، عدم امنیت و به خصوص از فقر و گرسنگی در رنج و عذاب، کم سابقه ای قرار دارند. با آشکار شدن و افشاء شدن جزئیات بیشتری از چگونگی تحولات اخیر در کشور از جمله به قدرت رساندن طالبان و روند تحولات آن سوالات بیشتری در مورد آینده افغانستان مطرح می باشد. این که بالاخره افغانستان به کدام سو می رود، طالبان و قوای حامی طالبان با چه تضادهایی روبه رو خواهند شد، امپریالیزم امریکا اینک چه اهدافی را در افغانستان دنبال می کند؟

امپریالیست ها از یک طرف در به قدرت رساندن طالبان نقش اصلی و کلیدی را بازی کردند و از طرف دیگر برخی از مهره های اصلی آنها را در لیست تروریست ها قرار داده اند. از یک طرف در تلاشند تا چهره ملایم و تغییر یافته ای از آنها را به جهان معرفی کنند و از طرف دیگر آنها را از نظر مالی تحت فشار گذارده اند. برخوردهای متضاد امپریالیست ها در شرایط کنونی افغانستان نه از منظر مسائل اخلاقی و اصولی و یا در نظر داشت حقوق بشر و یا منافع مردم افغانستان بلکه همچنان در خدمت منافع امپریالیستی قرار دارد. این برخوردهای متضاد امپریالیست ها انعکاسی است از اهداف و نقشه هائی که امپریالیزم امریکا و متحدین غربی آن در مورد افغانستان در نظر دارند که تلاش می شود در این نوشته به آنها پرداخته شود.

در جنگی که ۲۰ سال در افغانستان در جریان بود، همانگونه که در مقالات قبلی بعد از توافق نامه امریکا- طالبان از جمله "تحلیلی از زمینه های سیاسی، نظامی و اقتصادی توافقتنامه طالبان و امریکا" که در جوزای ۱۳۹۹ - جون ۲۰۲۰ منتشر شد، تشریح کردیم نه ستراتیژی نظامی طالبان بیرون راندن و شکست امریکا بود و نه ستراتیژی امریکا شکست و نابودی تروریسم و طالبان بود. بلکه هدف طالبان تحمیل خود به امپریالیزم امریکا و هدف امریکا دنبال کردن منافع جهانی و منطقه ئی خود با هر نیروئی که بتواند راحت تر، بی دردسرتر، کم مصرف تر و مناسب تر این منافع را برآورده کند. حتی اگر این نیرو طالبان باشد که زمانی در صدر تروریست ها و دشمن شماره یک به شمار می آمد. توافقنامه میان امریکا و طالبان بازتاب و نتیجه جهت گیری این دو نیروی درگیر در جنگ افغانستان بود. بدون شک این توافق نامه هزینه سیاسی معینی را برای امپریالیزم امریکا در بر داشت که مهمترین جنبه آن افشاء شدن اهداف واقعی امریکا در افغانستان بود. دروغگوئی ها و فریب های امریکا بیش از همیشه برای مردم افشاء و ماهیت مبارزه امریکا

علیه تروریسم روشن شد. امریکا نشان داد که آماده است نزدیک ترین وابستگان سیاسی اش را که نزدیک به دو دهه بر سر آنها سرمایه گذاری کرده بود به آسانی قربانی کند. این واقعیت ها به آسانی از حافظه جمعی بیرون نخواهد شد و درسی است که در تاریخ باقی خواهد ماند، اما امریکا واهمه ای نداشته و ندارد که چنین هزینه ای را برای منافع امپریالیستی و استثماری خود در سطح جهانی بپردازد و براحتی به پای امضای موافقت نامه کذائی با طالبان برود و علی رغم تضادهایش آن را به اجراء درآورد.

دلیل اصلی فروپاشی سریع و آسان دولت افغانستان چه بود؟

امریکا خواهان آغاز پروسه واگذاری دولت به طالبان از طریق فرآیند یک دولت موقت بود و از طرق مختلف بر دولت اشرف غنی فشار می گذارد. مثلاً او را تحت فشار گذارده بود تا با یک ضرب العجل زمانی ۵۰۰ نفر از زندانیان طالبان را آزاد کند و بعد از آغاز مذاکرات با طالبان بلافاصله همراه با دولتش استعفاء دهند. از طرف دیگر اخطارهای پنتاگون و سازمان های اطلاعاتی امریکا مبنی بر سقوط دولت اشرف غنی در عرض دوسال و پیوسته کم کردن این مدت در حقیقت تهدیدی بود علیه اشرف غنی، تا او را مجبور به استعفاء کنند. طالبان از طرف دیگر این فشارها و تهدیدات علیه دولت اشرف غنی را حداقل چراغ سبزی برای پیشروی های خود به حساب می آورد.

به همین دلیل طالبان بعد از حملات ماه جوزا که منجر به تسخیر بیش از ۱۰۰ ولسوالی شد حملات علیه شهرهای بزرگ و مراکز ولایات را در ماه اسد با حمله به ولایات شمالی آغاز کرد. پیشروی سریع طالبان و فرار و تسلیم شدن قوای اردوی افغانستان و کنترل بسیاری از شهرهای بزرگ توسط طالبان بدون کوچکترین مقاومتی از جانب قوای دولتی موجب تعجب و شگفتی بسیاری در سراسر دنیا شده بود و حیرت مردم افغانستان را به دنبال داشت. این پیشروی از کلیه محاسبات سیاسی و نظامی خارج بود.

چرا قوای دولتی و اردویی که در حدود ۳۰۰ هزار نیروی نظامی داشت و بیش از ۲۰ سال زیر نظر قوای امریکائی و ناتو آموزش دیده بود، با سلاحهای جنگی امریکا و غرب مسلح بود نتوانست بجنگد و یا حتی کدام مقاومتی از خود نشان نداد و دسته دسته یا گریختند و یا تسلیم شدند.

بدون شک اردوی افغانستان ضعف های ذاتی یک اردوی ارتجاعی و وابسته را دارا بود. فساد در آن بیداد می کرد. اما همین اردو یکباره با طالبان روبه رو نشده بود در ۲۰ سال گذشته یا در کنار قوای امریکا و یا به تنهایی در مقابل طالبان می جنگید. تجارب زیادی به دست آورده بود و از لحاظ نیرو و سلاح کاملاً برتر بود. از چند سال به این طرف بدون چندان دخالتی از طرف قوای امریکائی و ناتو جنگیده بود. در اصل قوای امریکا از زمان ریاست جمهوری اوباما از بیش از ۱۵۰ هزار نیرو به کمتر از ۹ هزار تقلیل یافته بود و در زمان ترمپ به کمتر از ۳ هزار رسیده بود و نقش نظامی آنچنانی در کنترل طالبان نداشتند. همچنین ماهیت ارتجاعی یک اردوی وابسته و فساد درون آن مختص اردوی افغانستان نبود. در بسیاری از کشورهای تحت سلطه فساد در اردوی کشوری بیداد می کند. حتی اگر فساد و وابستگی این نیروها بیش از بقیه باشد باز هم فروپاشی سریع این اردو و نظام را توضیح نمی دهد. چرا که از طرف دیگر نیروی نظامی طالبان ماهیتاً یک نیروی نظامی مرتجع و وابسته بود. بسیاری از قوایش نیز به زور اسلحه و با تهدید به خدمت طالبان و پاکستان گرفته شده بودند. از طرف دیگر طالبان نیروئی نبود که نوع حکومتش برای مردم افغانستان روشن نباشد و یا این که مورد استقبال مردم قرار بگیرد. مردم افغانستان حکومت طالبان را تجربه کرده بودند. چهار سال حکومت طالبان در دهه ۷۰ شمسی عمق تحجرو استبداد حکومت مذهبی را برای همه روشن کرده بود و همه افسار مردم از زنان و جوانان، هنرمندان، اقلیت های ملی و مذهبی، مردم شهر و ده از جنایات آنها به تنگ

آمده بودند. وابستگی اش به پاکستان حداقل برای مردم افغانستان روشن بود و نمی توانست ادعای استقلال و ملی گرایی را نیز داشته باشد. بنابراین در هیچ موردی دست کمی از اردو و حکومتی که توسط امریکا بر سر کار گماشته بود نداشت. و مردم علی رغم نارضایتی عمیقی که از دولت وابسته اشرف غنی داشتند اما به هیچ وجه قصد استقبال از طالبان را نیز نداشتند بلکه بشدت نگران قدرت گیری آنها شده و مردم شهرها حتی در قندهار یکی از مراکز مهم طالبان حیرت زده و در حال فرار بودند.

علاوه بر نتایجی که با تحلیل از شرایط مادی حاصل می شود، خبرهایی که از مناطق مختلف جنگ در بحبوحه تغییر و تحولات اوضاع افغانستان می رسید نشان از غیر عادی بودن روند جنگ داشت. در بحبوحه این تحولات که بسختی می توان نام جنگ بر آن گذاشت، از مقامات دولتی و نظامی کدام خبری نبود. از سخنرانی و بیانیه و اعلامیه برای مردم و یا اردو نیز خبری نبود. خبری از یک ستراتیژی و یا تاکتیک و چگونگی مقابله و جنگ وجود نداشت. در حقیقت می توان به جرأت گفت که از دولت و قومندانان اردو خبری نبود و گویا این که آنها اصلاً وجود خارجی نداشتند و یا این که اساساً با جنگ با طالبان کاری نداشتند. در نهایت منتظر بودند تا امریکا تصمیمش را تغییر دهد. هنوز باور نمی کردند که امریکا تصمیمش را گرفته و از همان ابتداء به پای عملی کردن آن رفته است. علاوه برآن از همان دور اول حملات طالبان به ولسوالی ها خبرهایی می رسید مبنی بر این که به برخی از ولسوالی ها دستور داده شده بود که از مقاومت خود داری کنند و یا عقب نشینی کنند و بعداً هم اعلام می کردند که این عقب نشینی تاکتیکی بوده است. تاکتیکی که تنها می توانست در خدمت ستراتیژی و اگذاری قدرت سراسری به طالبان باشد. در این میان در برخی از مناطق که شدت تنفر از طالبان بالا بود مردم خود به مقابله برخاستند. مثلاً همانگونه که ما در مقاله "افغانستان: صلح نه که مرحله جدیدی از جنگ در پیش است" در همان دوره در ماه سرطان نوشتیم در جاغوری یکی از ولسوالی های ولایت غزنی در حالی که اردو و پولیس عقب نشست مردم خود به مقابله با طالبان برخاستند و مردم عادی بدون سلاح و یا حداقل سلاح آنها را تارو مار کردند و مقداری وسایط و مهمات از آنها گرفتند. و بعد هم از طرف اردو مورد ملامت قرار گرفتند که چرا خلاف دستور مرکز مقاومت کردند.

از طرف دیگر هنگامی که مردم آمادگی خود را برای مقابله با طالبان به خصوص در شهرهای بزرگ نشان دادند و زنان در این میان نقش فوق العاده ای ایفاء کردند که تحسین مردم دنیا را برانگیخت اما دولت از این مسأله کوچکترین تکانی به خود نداد. هرچند موضوع ترس از خیزش های مردمی و یا ترس از قدرت گیری قوای رقیب همانند جهادی های سابق عمل می کرد، اما موضوع اصلی و تعیین کننده در این شرایط دولت غنی بود که همه چشم امیدش به امریکا بود و در انتظار بود تا شاید بالاخره امریکا پشیمان شود و به جای طالبان آن ها را برگزیند.

بسیاری از قوای نظامی که در سطح میدانی می جنگیدند علی رغم دستور فرماندهان شان خواهان جنگ و مقابله با طالبان بودند اما با فشار و دستور بالا مجبور بودند که از جنگ دست بکشند. آنجائی هم که علی رغم دستور فرماندهان شان به جنگ ادامه می دادند یا از نیروی کمکی خبری نبود یا پشتیبانی از آن ها صورت نمی گرفت و یا با تقدیم کردن کلید شهر به طالبان توسط والی ها همه چیز نقش بر آب می شد. در این میان جنگ در هرات نیز یک نمونه مشخص بود. در این ولایت اسماعیل خان از قومندانان جهادی که مردم هرات به خاطر زورگوئی ها و جنایاتش دل خوشی از او نیز نداشتند توانست قوای را از یاران قدیمی اش به همراه داوطلبان بسیج کند و در مقابل طالبان بایستد. در حین جنگ از طرف افرادش مطرح می شد که قوای دولتی با آنها همکاری نمی کنند و بعد از چند روز جنگ و مقاومت محله به محله، بالاخره او را برای مذاکره با فرمانده قول اردو دعوت می کنند اما وقتی به آنجائی رسد می بیند که قوای طالبان

در انتظار او نشسته اند. دیگر از ولایاتی که حتی بدون فیر شدن یک مرمی به طالبان تحویل داده شد بگذریم. به نظر می رسد که کارشکنی و کم کاری واقعی نه در سطوح پائین بلکه بیشتر در سطوح قومندانی اردو موجود بوده است. ماهیت این کارشکنی ها و کم کاری ها کاملاً روشن نیست. اگر چه چند عامل در آن مؤثر است. جهت گیری روشن و آشکار و روبه افزایش امپریالیزم امریکا با طالبان بسختی روحیه قوای اردو و به خصوص سطوح بالای قومندانی را که بیش از دیگران در جریان امور بودند تضعیف کرده و هرگونه انگیزه برای جنگ و یا امید غلبه بر اوضاع به نفع خودشان را از دست داده بودند. این مسأله با توجه به نا کارآمدی قومندانانی که بر مبنای قومی و فامیلی و وابستگی های شخصی و نه بر اساس صلاحیت و یا تخصص بر سرکارگمارده شده بودند، مسلماً تأثیرات خود را داشته است. این فرماندهان بیشتر در فکر نجات خود و راهی برای فرار و یا پیوستن به طالبان بودند تا به فکر چگونگی مقاومت در مقابل طالبان که اینک از حمایت ضمنی امریکا برخوردار بود. اما مسلماً موضوع به اینجا ختم نمی شود و فراتر از آن است. گمانه هائی مبنی بر نفوذ طالبان در اردوی افغانستان نیز می رود. اگر چه امکان نفوذ اردو و استخبارات پاکستان نیز محتمل است اما بعید به نظر می رسد که این جنبه آن چنان نقش مؤثر و یا عمده در روند کلی این تحولات داشته است. همچنین گمانه زنی هائی وجود دارد که احتمال دستور مستقیم از عدم درگیر شدن با طالبان از جانب قوای امریکائی و یا اشرف غنی نیز داده شده است. این ها نشانه های قوی است از این که چگونه دست هائی در میان بوده که از جنگ و مقابله با طالبان جلوگیری شود و اجازه جنگیدن داده نمی شده و یا در جنگ اخلال می شده است. در هر صورت همه شواهد نشان دهنده این واقعیت است، که قدرت گیری طالبان نه نتیجه یک جنگ واقعی و تفوق نظامی طالبان بلکه نشانه مذاکرات و توافقات علنی و هم پشت پرده با امپریالیزم امریکا بود که اردو و دولت وابسته و پوشالی را چه از نظر روانی و چه از نظر امکان و شرایط جنگیدن فلج کرد. آنچه می توان با جرأت نتیجه گرفت این است که از یک طرف قدرت گیری طالبان حتی در عرصه نظامی نتیجه تحمیل اراده امپریالیزم امریکا در افغانستان بود و از طرف دیگر قدرت اردوهای ارتجاعی و پوشالی به تصمیم حامیان امپریالیستی وابستگی دارد.

سقوط کابل

سقوط کابل موضوع دیگری است. از نظر نظامی حتی پوشالی ترین اردو ها قادر بوده اند که از پایتخت خود برای مدتها دفاع کنند چرا که پایتخت ها معمولاً یکی از مراکز قدرت نیروی سیاسی حاکم است. به همین دلیل بسیاری از مردم به طرف کابل گریخته بودند و احتمال تسلط طالبان بر کابل را آسان نمی دانستند. در حالی که طالبان بدون کوچکترین درگیری وارد کابل شد و بر آن تسلط یافت. اگر چه امریکا خواهان آن بود تا هر چه زودتر کار را یک سره کند اما در تلاش بود که در مذاکرتی که بین "زلمی خلیلزاد" نماینده ویژه امریکا و طالبان در قطر در جریان بود به فیصله و نهائی کردن قضایا بپردازد و خواهان آن بود تا قوایش را قبل از رسیدن طالبان از کابل خارج کند و همچنین عناصر معدودی از دولت سابق و یا خارج آن را همانند "گلبدین حکمتیار" از رهبران جنایتکار جهادی پشتون را در دولت طالبان ادغام کند به همین دلیل و بار دیگر بر "اشرف غنی" فشار می گذارد تا استعفاء دهد و این خود نشانه آن بود که امریکا نیز مخالفتی با پیشروی های سریع طالبان نداشت.

اما تضادها در کابل بیش از پیش خود را نشان داد. تضادی که احتمالاً امریکائی ها ندیدند و یا اگر دیدند به آن اهمیتی ندادند و تصور نمی کردند در این شرایط بتواند نقشی بازی کند. یعنی تضاد درون طالبان که منشاء آن تضاد میان قوم غلجائی و درانی در میان پشتون ها بود که بیش از دو قرن سابقه داشته و آخرین روزها را تحت تأثیر خود قرار داده بود. اشرف غنی و حمدالله محب مشاور امنیت ملی او، که از هر گونه تغییری در تصمیم امریکا نا امید شده بودند و

مطمئن شدند که امریکا نه تنها کدام نگرانی از پیشروی طالبان ندارد بلکه مصمم است تا شرایط را برای قدرت گیری طالبان آماده کند، ترجیح دادند که به خاطر مسایل قبیله ئی و یا احتمالاً به خاطر انتقام از امریکا قبل از فرار، قدرت را به دست طایفه خود یعنی غلجائی های درون طالبان که "شبکه حقانی" بود بسپارند. حرکتی که باعث غلبه قوم غلجائی در درون حکومت طالبان و تسلط بر موقعیت های کلیدی درون حکومت طالبان شد. این مسأله نیز به نوبه خود باعث حادث شدن تضاد میان دو قوم غلجائی و درانی درون طالبان نیز شد و باعث زد و خوردهای میان طرفداران دو جناح طالبان در کابل و حتی در میان رهبری طالبان شد که در آن ملا برادر مذاکره کننده اصلی طالبان با امریکامجروح شد. این مسأله نیز روشن شد که حمدالله محب از طرف ارگ با حقانی ها مستقیماً از طریق تلیفون در ارتباط بوده است و حتی تلاش هایی برای ملاقات حضوری نیز در جریان بوده است. اما در نهایت در یک هماهنگی و در فاصله کوتاهی بعد از فرار اشرف غنی بلافاصله افراد جناح حقانی که از قبل وارد کابل شده بودند و مناطق ستراتیژیک کابل را بدون سروصدا تحت نظر خود داشتند وارد کاخ ریاست جمهوری شدند و فلم های آن را سریعاً در شبکه های اجتماعی پخش کردند. بدین ترتیب سقوط کابل را عملاً اعلام کردند.

افشای حوادث روزهای آخر و به خصوص سقوط کابل، از جمله تماس محب و جناح حقانی در برخی از رسانه های امریکائی مانند نیویورکر، وال ستریت جورنال و نیویورک تایمز نیز انعکاس یافت اما به گونه ای که سقوط کلی دولت را به اشرف غنی محدود می سازند و نقشی که اردو و یا سازمان های استخباراتی امریکادر این تحولات به خصوص قبل از سقوط کابل بازی کردند در موردش سکوت می کنند.

امروز دیگر روشن شده است که مذاکرات امریکا و طالبان بدون حضور دولت افغانستان از همان ابتداء به معنای موافقت امریکا با کنار گذاردن دولت افغانستان بوده است. اشرف غنی در مصاحبه با جنرال نیک کارتر در رادیوی ۴ بی بی سی به این مسأله نیز اشاره می کند. او در این مصاحبه می گوید که او تحت فشار امریکا برای آزاد کردن زندانیان طالبان بوده است و امریکا و متحدینش به طور روزافزونی اختیارات او را محدود می کرده اند و تا آنجا پیش می رود که توافق نامه ای را که امریکا با طالبان امضاء کرد نه یک توافق برای صلح بلکه یک "کودتای خشن" نامگذاری می کند. او برای مستدل کردن این بحثش می گوید که: "همکاران غربی ما این انتخاب را داشتند که یا شیوه جنگیدنشان با ترور را تغییر دهند یا کلاً کنارش بگذارند و خارج شوند." سایت بی بی سی فارسی- ۹ جدی ۱۴۰۰

به عبارت دیگر هدف امریکا تنها خارج کردن نیروهایش نبود در آن صورت نیروهایش می توانستند بدون هیچ دردسری خارج شوند، بلکه هدفش تغییر رژیم و بر سرکار گماردن طالبان بود. این بحث های اشرف غنی اگر چه برای بی تقصیر جلوه دادن خود است و بیان های انتقام جویانه سرسپرده ای است که دیگر تاریخ مصرفش برای اربابانش به پایان رسیده است. اما در این گفته ها حقایق نهفته است. آقای غنی بی تقصیر نیست و تقصیر اصلی او سرسپردگی به یک نیروی امپریالیستی است و سرنوشت او همانند سرنوشت واقعی بسیاری از سرسپردگان به قدرت های امپریالیستی است.

خلاصه این که آزاد کردن بیش از ۵۰۰۰ قوای کیفی طالبان از زندان به منظور قدرت بخشیدن به قوای نظامی و قومندانی طالبان بوده است. تخلیه کردن شبانه پایگاه بگرام توسط امریکائی ها و همچنین به جای گذاردن تسلیحات پیشرفته و مجهز امریکائی ها در شهرهای مختلف و در پایگاه ها نه به خاطر عجله و غافلگیری بلکه عمدی و به منظور تقویت و مجهز کردن نیروی طالبان بوده است.

تاکتیک های امریکا بعد از به قدرت رسیدن طالبان

اگر چه امریکا در مورد به قدرت رسیدن طالبان تصمیم خود را گرفته بود و در تلاش برای به سرانجام رساندن آن بود اما از تحولات روزهای آخر و زدو بند میان غلجائی های حکومت یعنی اشرف غنی و محب و (شبکه حقانی) طالبان خوشنود نبود. به همین دلیل تضادهای پیش پا و امکان سرپیچی طالبان را از توافقات حاصله بعد از به قدرت رسیدن نیز در پیش روی خود دید. به همین دلیل اف بی آی امریکا سریعاً جایزه برای تحویل دادن سراج الدین حقانی را از ۵ میلیون دالر به ۱۰ میلیون دالر بالا برد که اگر چه یک بیانییه تشریفاتی بیش نبود اما از این طریق ناخوشنودی و اخطار خود را از زد و بند بدون اجازه او ابراز داشت. اما علی رغم آن موضوع تعامل و همکاری با طالبان هیچ گاه از طرف امریکا و اروپا حذف نشد.

امپریالیست های امریکائی از چند سال به این طرف از تغییرات مهم طالبان دم زده اند و لشکری از نمایندگان دیگر کشورهای اروپائی و منطقه و رسانه های شان تلاش کرده اند که چنین تغییراتی را به مردم بقبولانند. اما قوای طالبان منتظر قدرت سراسری نشدند و از همان ابتداء استبداد مذهبی خود را در ولایاتی که در کنترل می گرفتند اعمال می کردند و قوانین سخت گیرانه و زن ستیزانه خود علیه مردم و به خصوص زنان را به اجراء می گذاردند که نمونه های آن توسط کاربران شبکه های اجتماعی مستند شدند.

زمرمه های تغییر طالبان از همان ابتداء توسط امریکا تبلیغ شد و ترمپ به طور مشخص از این که می توان با طالبان "معامله کرد" و "آنها بسیار تغییر کرده اند" سخن راند. این ها زمینه ساز و خلق افکار برای توجیه تغییر سیاست امپریالیزم امریکا نسبت به طالبان بود. رهبران امریکا بدون چنین تبلیغات دروغینی در مورد طالبان نمی توانستند، بعد از نزدیک به دو دهه جنگ و تأثیرات و فشارهای مخربی که بر مردم دنیا تحمیل کرده بودند و طالبان و متحدش القاعده حداقل در ظاهر هدف اصلی چنین جنگی بود، به روی میز مذاکره با آن ها بنشینند.

از طرف دیگر طالبان هم با توجه به این تعریف و تمجید ها و یا با مشورت امریکا و پاکستان امر برای شان مشتبه شده بود که تغییر یافته اند. سخنگویان طالبان در روزهای اولیه نیز تکیه شان بر نشان دادن تغییرات خود و درک از اشتباهات گذشته خود بود. جان سیمپسون خبرنگار کهنه کار بی بی سی و سردبیر امور جهانی این مؤسسه در مصاحبه ای بعد از سفر اخیرش به افغانستان می گوید که طالبان کنونی :

"به مراتب از مقامات طالبان که قبلاً در قدرت بودند، پیشرفته تر و عصری تر هستند، به هیچ صورت قابل مقایسه نیستند. آنهایی که من با آن ها صحبت کردم از جهان بیرونی و از نیازهای مردم کاملاً آگاه هستند.

برداشت من این است که آن ها برای به دست آوردن رسمیت و کمک بیرونی کار زیادی انجام خواهند داد." - بی بی سی سایت فارسی ۸ قوس ۱۴۰۰ او همچنین در ادامه می گوید که طالبان سنگینی وظیفه و نیازهای کشور را درک کرده اند.

و این که آنها غرب را بر چین ترجیح می دهند.

این گزارش ممکن است متکی بر گفته های مقامات طالبان باشد اما واقعیات جامعه افغانستان چیز دیگری می گوید. طالبان هر روز دستورالعمل های سخت گیرانه تری را صادر می کند که عمدتاً نشانه کنترل و در بند کردن هر چه بیشتر زنان است. از محروم کردن آنها از کار و تحصیل گرفته تا حجاب اجباری از محدودیت های مسافرتی گرفته تا ممنوعیت شرکت در کارهای هنری، از تهدید فعالان زن گرفته تا ترور و ناپدید ساختن آنها و البته تلاش برای تحکیم سنت های ارتجاعی و عقب مانده که به عمومی ساختن واپس گرایی و زن ستیزی منجر می شود.

اما مقامات غربی و رسانه های شان می گویند که طالبان تغییر یافته و یا این که تغییر خواهند کرد. طالبان با استبداد مذهبی، با خشونت و واپس گرایی با وابستگی به پاکستان، با ستم و خشونت علیه زنان، ستم علیه اقلیت های ملی و

مذهبی، مخالفت با هنر و زیبایی و مخالفت با موسیقی و شادی مشخص شده و مشخص می شوند و طالب می مانند. طالبان اگر این مشخصات را نداشته باشند دیگر آنها را طالبان نمی توان گفت.

امریکائی ها این مسایل را خوب می دانند این را از همان ابتدائی که مذاکرات با طالبان را شروع کردند نیز می دانستند. اما برای شان مهم نبود و نیست که مردم افغانستان چه می کشند و یا چه خواهند کشید. حتی می توان گفت که شاید ترجیح بدهند که طالبان این گونه باشد. همان گونه که بایدن در سخنرانی خود بعد از عملیات داعش در میدان هوایی کابل در مورد افغانستان گفت: "افغانستان کشوری است که هیچ گاه متحد نبوده" پس بگذار خود یک دیگر را از بین ببرند. اینطور منافع آنها بهتر برآورده می شود. این اظهار نظر بایدن انعکاسی بود از برنامه هائی که امریکا برای افغانستان در نظر داشته که به آن خواهیم پرداخت.

امریکا و غرب گفته اند که به رسمیت شناختن طالبان را به عملکرد آنها در زمینه "حقوق اقلیت ها، زنان و ایجاد دولت فراگیر" مشروط کرده اند و تا آن زمان کمک های مالی را به اداره تحت کنترل طالبان نخواهند سپرد. اما همانگونه که در ابتدای این نوشته مطرح شد، طالبان از جانب امریکا و غرب مدت هاست که به رسمیت شناخته شده است، آنها را از زمان آغاز مذاکرات دوحه قطر در واقع به رسمیت شناخته اند. کلیه عملکرد امریکا و غرب بعد از آن و کنفرانسی که با حضور ۳۰ کشور به خصوص هنگامی که با حذف دولت افغانستان به امضاء رسید به معنای آن بود که دیگر دولت اشرف غنی از طرف امریکا مشروعیت و رسمیتی ندارد، بلکه این طالبان بود که به رسمیت شناخته می شد. کلیه تحرکات و تحولات بعد از آن هدفش به اجراء در آوردن نقشه های ترسیم شده در توافقنامه بود که بخشی از آن علنی شده بود و بخش دیگرش همچنان مخفی باقی ماند.

ملاقات های ادامه دار دو جانبه ای میان امیر خان متقی مسؤول امور خارجی طالبان و تام وست نماینده ویژه امریکا در امور افغانستان صورت گرفته است و قرار است که ادامه داشته باشد. بعد از آخرین دیدار، متقی امریکا را ملت بزرگی نامید و ادعا کرد که طالبان علی رغم اشتباهاتی در ماه های نخست بسیار تغییر یافته است. آنتونی بلینکن وزیر امورخارجة امریکا گفته است که "اگر طالبان به تعهدات خود پایبند باشند، ایالات متحده «با آنها همکاری خواهد کرد»".

شاید برخی تصور کنند که منظور از تعهدات طالبان همان تعهد به رعایت حقوق زنان، اقلیت ها و فاصله گرفتن از انحصار طلبی در قدرت است. اما این با واقعیت فاصله بسیاری دارد. طالبان از زمان آغاز مذاکرات و امضاء توافقنامه با امریکا همه این مسایل را زیر پا گذارده است و مورد کوچکترین اعتراض لفظی امریکا هم قرار نگرفته است. حتی علی رغم حملات بیشرمانه طالبان بعد از قدرت علیه حقوق زنان و ضرب شتم آنها و تحکیم استبداد مذهبی باز هم مورد کوچکترین اعتراضی از جانب مقامات امریکا و اروپا قرار نگرفته اند. پس این تعهدات طالبان چه چیزهای هستند که آنتونی بلینکن خواهان پایبندی طالبان به آنها است.

آنچه منظور بلینکن از تعهدات طالبان است نه تعهدات حقوق بشری بلکه تعهداتی است که طالبان برای پیشبرد نقشه های امریکا و در خدمت منافع ستراتیژیک امریکا داده، می باشد. اما آن تعهدات کدامند؟

طالبان متعهد شده اند تا هرگز در قبال رضایت دادن به حکومت طالبان و مختوم کردن حکومت قبلی که برسرکار گمارده شده بود تهدیدی واقعی را به منافع و اتباع (به خصوص نظامیان) ایالات متحده در داخل و خارج از امریکا متوجه ننمایند. مهمتر این که طالبان همچنین متعهد شده است که در چارچوب ستراتیژی امریکا در منطقه عمل خواهد کرد. به عبارت دیگر امریکا انتظار دارد طالبان اگر هم مناسباتی را با چین و روسیه برقرار می سازد در محدوده ای باشد که در خدمت منافع ستراتیژیک و منطقه ئی آنها قرار نگیرد و مبادا در فکر اتحادهای دراز مدت با آنها بیفتند.

فراتر از آن بدین معنی است که طالبان بتواند نقش مهم و مؤثری را در پیشبرد اهداف ستراتیژیک امریکا و یا به عبارت دیگر در تخصیصات امریکا با قدرت های جهانی مانند روسیه و به خصوص چین بازی کند. همچنین در صورت لزوم در ایجاد بی ثباتی و گسترش بنیادگرایی در کشورهای همسایه مانند ایران و چین یا کشورهایی که جزو اقمار روسیه محسوب می شوند، نقش آفرینی کند.

آیا این تعهدات تضمین شده است؟ مسلماً با توجه به ماهیت طالبان نمی توان چنین انتظاری داشت. به خصوص این که در میان قدرت های جهانی و منطقه ئی محصور است. به همین دلیل است که امریکا و غرب اهرم هایی را در این زمینه به منظور مهار طالبان برای خود نگاه داشته اند و پیوسته تهدید می کنند که شرط تعامل امریکا حفظ تعهدات است. این اهرم ها به رسمیت شناختن طالبان و گرفتن چوکی ملل متحد است و آزاد کردن منابع مالی افغانستان و مهمتر از آن کمک های اقتصادی غرب است. کمک هایی که در حقیقت ۷۵ درصد بودجه افغانستان تا به حال به آن وابسته بوده است و وابسته خواهد ماند.

بدون شک امریکا در ارتباط با این تغییر و تحولات در افغانستان سرمایه گذاری وسیعی را کرده است، نه تنها یک حکومت وابسته به خود را که برای تشکیل آن سرمایه گذاری کرده بود، مختم کرد بلکه هزینه سیاسی گزافی را با بی اعتبار ساختن بیش از پیش خود پرداخته است. نه تنها به این دلیل که از مصارف مالی و جنگی افغانستان رها شود بلکه بتواند افغانستان را در جهت منافع ستراتیژی نوین و اولویت های جدید خود که تشدید و حدت بخشیدن به تخصیصات با چین بود سازماندهی کند. می توان گفت یک مرحله یعنی به قدرت رساندن طالبان را علی دشواری هایش به انجام رسانده اما قدم های بعد بدون شک با تضادها و دشواری های بسیار بیشتری روبه رو خواهد بود. به خصوص این که چین ممکن است از تکنیک های خاص خود برای نفوذ در افغانستان و خنثی کردن نقشه های امریکا استفاده کند. (به روابط حکومت طالبان با کشورهای منطقه به خصوص چین و روسیه در نوشته دیگری خواهیم پرداخت).

آنچه مسلم است با توجه به موقعیت ماهیت طالبان و موقف امریکا در مورد طالبان برای دوره نسبتاً طولانی که در پیش است برخوردهای متضاد و دوگانه ای هم از جانب طالبان نسبت به امریکا و به خصوص از جانب امریکا و غرب نسبت به طالبان و افغانستان کنونی را شاهد خواهیم بود. این برخورد دوگانه، به سیاست کنونی امریکا و غرب در طول دوره آینده در قبال طالبان مبدل خواهد شد. این مسأله دو دلیل مهم دارد. یکم با توجه به موقف طالبان، امریکا و غرب تلاش خواهند کرد که در ظاهر از طالبان فاصله بگیرند و به حیث یک منتقد ظاهری باقی بمانند و روابط مستقیم خود را در حداقل نگاه دارند اما در عین حال از طریق وابستگان و یا متحدین منطقه ئی خود همانند قطر، عربستان و پاکستان مناسبات خود با طالبان را تنظیم کنند. سیاستی که کم و بیش در دوره اول حکومت طالبان به پیش برده شد اما این بار احتمالاً شیوه دوستانه تری را نسبت به گذشته در بر خواهد گرفت. از طرف دیگر این سیاست دوگانه در اصل از نقشی که احتمالاً طالبان در ستراتیژی امریکا بازی خواهد کرد برمی خیزد. اگر قرار است نقشی در بی ثباتی منطقه داشته باشد، آنگاه افغانستان باید بی ثبات باقی بماند. برای این منظور باید وخامت اقتصادی، فقر و گرسنگی آن دائمی باشد و وابستگی به کمک های "خیرخواهانه" امپریالیستی ادامه یابد. وابستگی به کشت تریاک و تولید مواد مخدر تداوم یابد و همچنین تحریم های اقتصادی به شکلی در بالای سر افغانستان سایه بیفکند. تحریم های اقتصادی که گاهی سست تر و گاهی سخت تر خواهد شد و به مکانیزمی برای کنترل طالبان عمل خواهند کرد یا همانگونه که "گروه بین المللی بحران" به واشنگتن پیشنهاد می دهد کمک هایی از جانب کشورهای کمک کننده به صورت قسطی و قطره چکانی به افغانستان داده شود و همان گونه که اخیراً در ملل متحد فیصله شده بخشی از آن قرار است با شرایطی به افغانستان داده شود.

افغانستان همچنین باید خانه ای برای گروه‌های تروریستی بنیاد گرا باشد و این مسأله به این معنی است که از چشم امپریالیزم امریکا و متحدینش قرار نیست که افغانستان دارای ثبات باشد و این آن چیزی است که در بهترین شکلش در خدمت اولویت های نوین و منافع ستراتیژیک امپریالیزم امریکا قرار خواهد گرفت.

در واقع پایانی بر نقشه ها و تلاش های امپریالیست ها و قدرت های منطقه ئی در راستای منافع شان نخواهد بود مگر این که کل سیستم ستم و استثمار امپریالیستی از بین برود. اما این مسأله بدین معنی نیست که نقشه ها و برنامه های آن ها در یک بعد ستراتیژیک تحقق خواهد یافت. تجربهٔ چهل سال جنگ در افغانستان خود نشان بارزی از این واقعیت است. اگر چه مداخله گری قدرت های جهانی زندگی را بر مردم افغانستان به جهنم تبدیل کرده است اما نه شوروی سوسیال امپریالیستی و نه امپریالیزم امریکا و متحدینش علی رغم هزینه های عظیم مالی، نظامی، سیاسی و انسانی نتوانستند که نقشه های شان را به پیش ببرند و با تضادها و دشواری های بسیاری روبه رو شدند. این بار نیز مستثنی نخواهد بود و امپریالیزم امریکا با دشواری های بسیاری روبه رو خواهد شد.

شکی نیست که نبود یک نیروی قدرت مند کمونیستی انقلابی در کشور ما یک معضل مهم برای مردم و انقلاب بوده و فرصتی برای قوای مرتجع گوناگون است. منظور از نیروی کمونیستی انقلابی نیروئی است که بتواند مبارزات مردمی که ناشی از ستم و استثمار قوای مرتجع بیگانه و داخلی بوده را متحد کرده و در مسیر برقراری یک حکومت پرولتری که بر منافع توده های مردم استوار باشد رهبری کند و شرایط را برای گذار به جامعه ای بدون ستم و استثمار و حرکت به دان سو مهیا کند. با توجه به کوله باری که از تجربه و درس گیری از تحولات چند دههٔ اخیر به دست آمده است پی بردن مردم افغانستان به ماهیت امپریالیست های گوناگون و بنیادگرایان اسلامی جهادی ها، طالبان و داعش آورده اند، یک ضرورت پایه ئی برای حرکت به پیش است.

اینک زمان آن فرا رسیده تا زن و مرد با هر زبان و ملیتی و هر مذهب و دینی علیه مرتجعان داخلی و خارجی یعنی ستمگران و استثمارکنندگان مردم متحد شوند. برای چنین اتحادی ضرورت تشکیل یک نیروی قدرتمند کمونیستی بشدت احساس می شود. نیروئی که بتواند به طور واقعی به آلترناتیوی در مقابل همهٔ جریانات سیاسی مرتجع و وابسته بدل شود و بتواند ، مردم از هر قشر و طبقه ای را در ظرف های مبارزاتی مورد نیاز علیه بنیادگرایان اسلامی و اربابان منطقه ئی و امپریالیست های متشکل، سازماندهی و رهبری کند و جامعه را در مسیر رهائی از ستم و استثمار رهنمون سازد. پیش بدان سو.

۱۳ جدی ۱۴۰۰ - ۳ جنوری ۲۰۲۲